

شروع به گریه کردن کرد. نمی خواست چیزی بگوید. می خواست مثل همیشه، مقاوم بماند. تا نزدیکی های ظهر همان جا نشسته بود و فقط اشک می ریخت و با همین اشک ها همه چیز را تعریف کرد. تمام زجری که در این مدت کشیده بود روی بروی چشمانش رژه می رفتند. خورشید داشت برای خیرات نور و گرمایش خودش را به وسط آسمان می رساند. اشک هایش را پاک کرده بود و به سرعت به طرف خانه رفت. باید مقدمات نهار را فراهم می کرد. معصومه از مدرسه برگشت. نهار که خوردند فرصت مناسبی بود برای این که همه چیز را به او بگوید. با این که حس می کرد دخترش طاقت شنیدن این موضوع را ندارد، چاره ای جز این نداشت که همه چیز را بگوید. کمی مکث کرد. روی حرف هایی که می خواست بزند تمرکز کرد و در حالی که مشغول تمیز کردن سفره بود گفت: دختر گلم، معصومه من، شما این قدر بزرگ شدی که ماما باهاش راحت صحبت کنه. عزیزم، درسته که بابا شهید شده اما هنوز زنده است، مارو می بینه کارهامون رو می بینه. اگه بد باشیم ناراحت میشه، اگه خوب باشیم خوشحال. ما اگه با فامیل، با همسایه ها و کلاً با مردم خوب نباشیم و اونارو اذیت کنیم بابا ناراحت میشه. می خوام یه چیزی رو بهت بگم می ترسم دلخور بشی. قول میدی دلخور نشی بعدش هم هر چی ماما گفت گوش بدی.

معصومه که احساس غرور می کرد قول داد.

- ببین عزیزم یک قسمت باغچه ما به زیرزمین آقای معصومی چسبیده. آبی که ما به باغچه می دهیم دیوار زیرزمین اونارو خراب کرده بود. آقای معصومی بزرگواری می کردند به ما چیزی نمی گفتند اما این همسایه جدیدی که اومده اصلاً از این وضع راضی نیست. حق هم داره اختیار خونه اش رو داره، ما نباید ناراحتش کنیم، همسایه است، گناه داره. پس دخترم از این به بعد باغچه رو کمتر آب بده. یادت باشه بابا همه کارهای ما رو می بینه.

معصومه نمی دانست چه بگوید. سعی کرد ناراحتی اش را بروز ندهد. فکر کرد که آنقدر بزرگ شده است که به خاطر شادی پدرش هر کاری بکند، به طرف مادرش آمد او را بوسید و قول داد که هفته ای یک مرتبه بیشتر به باغچه آب ندهد.

- آفرین دختر قشنگم. هم خدا، هم بابا، هم من به تو افتخار می کنیم.

و او را بوسید. چند دقیقه بعد معصومه داخل اتاقش روی زمین نشسته بود، قاب عکس پدرش را به صورتش چسبانیده بود. لب های او را می بوسید و آرام و بی صدا برای این که مادرش متوجه نشود، گریه می کرد و از این که دیگر نمی تواند روزی ۲ مرتبه باغچه را سیراب کند از ته دل غمناک می کرد.

یک ژورنالیست حرفه ای نقش آفرینی می کند؟

محمد فولادی

گفتیم که یکی از اوصاف و ویژگی های ژورنالیست حرفه ای، بازی با عواطف و احساسات مردم است. ژورنالیست با تحریک عواطف و احساسات عمومی، بخشی از واقعیت را چنان برجسته کرده و بزرگ جلوه می دهد، که گویی، این بخش، همه واقعیت است. البته، بازی با عواطف و احساسات مردم کار ساده ای نیست. هنر مخاطب شناسی لازم دارد. حرفه ژورنالیستی و ایفای نقش درست در این زمینه، نیازمند شناخت دقیق عواطف و احساسات مخاطبین و نیز انتخاب سوژه درست، دقیق و متناسب با نیاز مخاطب است.

ویژگی دیگر حرفه ژورنالیستی، کلیشه شکنی و نوآوری است. شکستن قالب ها و کلیشه ها و اساساً سخن نو گفتن و سخن جدید زدن و طرح نو، ابزار کار یک ژورنالیست حرفه ای است. چرا که «لکل جدید لذت» هر حرف و سخن جدیدی، لذت و مزه های دیگر دارد. و البته، وقتی اصل بر سخن نو زدن باشد، معمولاً حقانیت و حقیقت در پرتو جاذبیت و نوگرایی و سخنان جدید، رنگ می بازد و جاذبه ها آنگاه آشکار می شود که در قالب شکل، محتوا و سوژه جدید و نو ارائه شود. شکستن سنت ها، قداست شکنی و هنجار شکنی به بهانه طرح و سخن نو و آزادی بیان و قلم، ابزار کار یک ژورنالیست حرفه ای است. شکستن حریم ها، به بهانه نقد و نقادی و عدول مکرر از هنجارهای مقبول اجتماعی از جمله رهآوردهای ژورنالیست حرفه ای است.

در رویکرد ژورنالیستی، معمولاً و غالباً مصلحت بی مفهوم است. برای حفظ هر چه بیش تر مشتری و مخاطب، باید همواره حرف، سخن، طرح و ایده های نو و امروزی ارائه داد. فاصله گیری و اجتناب از سخن راست و درست و بیان حقیقت، بدون قالب و سوژه نو و نیز طرح سخنان و ایده هایی که نه راست است و نه درست و نه

به مصلحت اما، جاذب ژورنالیستی آن را برمی تابد، از ویژگی و ابزار کار ژورنالیست حرفه ای است. بازسازی، اصلاحات، مدرنیته، مدرنیسم، پست مدرنیسم، نوگرایی، همه و همه از سوژه های همه پسند، مشتری پسند و جذابی است که یک ژورنالیست آن را مطرح می کند.

البته نمی توان به طور کلی و مطلق همه ژورنالیست ها را با یک پرچسب طرد کرد چه، نه هر ژورنالیستی آدم بدی است و نه هر حرکت نویی، ایده ای خوب. نه هر سنتی بد است و نه هر کلیشه شکنی خوب. ژورنالیست هم، همچون کاسب، کارمند، روشنفکر و هر کس دیگری می تواند هم متعهد باشد و هم غیر متعهد. همان طور که، بازی با عواطف و احساسات و نقش آفرینی احساسی و تحریف واقعیت ها کار یک ژورنالیست غیر متعهد است، تعقل، تحلیل، تجزیه، تدبیر، غلبه بر احساسات کار یک ژورنالیست حرفه ای متعهد است. در ژورنالیست غیر متعهد، بیش تر قلم و عواطف و احساسات، بر تعهد وی می چربد و تعهد و مصلحت همیشه در مقابل آن ها رنگ می بازد. همه اوصافی که تاکنون بیان شد، معمولاً از جمله ویژگی های ژورنالیست غیر متعهد است، چه ژورنالیست به ما هو ژورنالیست، می تواند همین قبیل کارها را با نیت خیر و برای اصلاح جامعه انجام دهد. هر چند نوعاً ژورنالیست متعهد در نایاب است.

ژورنالیست غیر متعهد، معمولاً بیش از آن که مصلحت عمومی و تعهد خویش را معیار بیان حرف های نو و سخنان تازه خود قرار دهد، جاذبه ژورنالیستی و تحریک عواطف و تهییج افکار عمومی و بیان سخنان مردم پسند را ملاک قرار می دهد و بیش تر در قید و بند بخش نامه ها، دستورالعمل ها و سوژه های حزبی و گروهی است.



روشن است که نوگرایی و طرح سخن نو، تا زمانی خوب و پسندیده است که حقایق در پرتو و سایه آن رنگ نیازند. در پس حرفه ژورنالیستی و ویژگی نوگرایی اوست که ارزش‌ها، هنجارها، آداب و رسوم مقبول جامعه شکسته می‌شود و رنگ می‌بازد. و صد البته، در این قالب و حرفه، همه چیز فدای نوگرایی می‌شود. هیچ معیار و ملاک ثابتی باقی نمی‌ماند و حقایق و واقعیت‌ها در پس حرف نو زدن، محو شده، کم‌رنگ می‌شوند و خط قرمزها شکسته می‌شوند. طرح و سوژه‌های نو نیز از ابزار کار یک ژورنالیست است.

سوژه‌هایی چون فوتبالیستی نماینده مجلس شود، هنرپیشه‌ای فوتبالیست شود، رئیس جمهوری هنرپیشه شود، سگی به دلیل هنرآفرینی‌اش جایزه صلح نوبل دریافت کند، جوانی به اتهام توهین به یک سگ محاکمه و زندانی شود و مجرمان در بند مورد تشویق قرار گرفته و جایزه دریافت می‌کنند و... از جمله سوژه‌های تاب و تاپ ژورنالیستی است.

طرح سخنان و شعارهای نو نیز کار یک ژورنالیست حرفه‌ای است. سخنانی همچون: می‌توان علیه خدا هم تظاهرات کرد! در دین به هیچ عنوان خشونت نیست!! هرکسی پاسخگوست! نماینده مجلس مصونیت دارد و هر چه بخواند و بتواند می‌تواند بگوید، جوانی بیست ساله دهمین ازدواج خود را جشن گرفت! و... این سوژه‌ها و طرح‌ها و ایده‌ها هر چند از عهده دیگران هم برمی‌آید، اما غالباً ابزار کار ژورنالیست‌های حرفه‌ای است که بدین‌سان با طرح چنان سوژه‌هایی و با چنین شعارهایی نقش‌آفرینی می‌کنند. هرچند ممکن است فی‌نفسه این قبیل کارها بد نباشند اما نوع برداشت از آن سوژه‌ها و این شعارها و قضاوت درباره آنها، وابسته به نوع تلقی از آن‌ها و هدف از طرح آنهاست. تا چگونه

آن سوژه‌ها و این شعارها طرح شوند و چه هدفی منظور نظر باشند! چون ژورنالیست حرفه‌ای متعهد، واقعیت و مصلحت عمومی را در نظر دارد، از این سوژه‌ها برای اهداف شخصی و منافع حزبی و گروهی خود بهره‌برداری نمی‌کند، اما ژورنالیست حرفه‌ای غیرمتعهد، از این ابزارها برای منافع شخصی و تهییج افکار و احساسات عمومی بهره‌برداری می‌کند.

از دیگر ویژگی‌های ژورنالیست حرفه‌ای داشتن هویت افشانگری است. یک ژورنالیست حرفه‌ای همواره و در همه حال و در هر حادثه‌ای می‌خواهد سر از اسرار و پشت پرده‌ها درآورد. گویا کام ژورنالیسم را با گشایش قفل اسرار مگو برداشته‌اند. حتی ژورنالیست غیر حرفه‌ای و روزنامه‌نگاران صفر کیلومتر و نوآموز نیز قصد دارند از پشت پرده‌ها سردرآورند و به اصطلاح، آن سوی سکه را بر نمایانند. پرده دری، کشف رموز، پی بردن به کینه حوادث و رخدادها، ابزار کار حرفه ژورنالیستی است. این سبک و شیوه، که همواره مضمون و محتوا را پرده‌گشا و قالب را دریده و جسور می‌طلبد، احتیاط کلامی و وسواس علمی و دقت و تأمل و تجزیه و تحلیل درست و واقع‌بینانه را به دور افکنده و در قلم، گویش، نگارش و پردازش حوادث و رخدادها و اخبار، رمز ادب نمی‌شناسد و زمین و زمان را به هم می‌دوزد و همه عقول و الفاظ عالم را به خدمت می‌گیرد تا با بهترین کلمات و شیوا و راسخ‌ترین جملات، افکار عمومی را تهییج نموده تا احساسات و افکار عمومی را متوجه خود کند.

از همین‌جا ویژگی دیگر ژورنالیست حرفه‌ای به دست می‌آید و آن این است که همواره ژورنالیست‌های حرفه‌ای ادای روشنفکر را درآورده و به اصطلاح، نقش روشنفکران را بازی می‌کنند. حرفه و نگرش ژورنالیستی، غالباً با نیم سواد قرین است. آنان همه

چی‌دان و هیچ ندانند! این گروه به اصطلاح، عقل کل‌اند و مدعی چیز فہمی. در هر مورد دستی بر آتش دارند و به تدریج گمان می‌برند که حق اظهار نظر در عالم و آدم را دارند و برای خود حق اظهار نظر در همه مسائل را می‌دهند و اصلاً «نمی‌دانم»، «نمی‌توانم» و... در قاموس آنان یافت نمی‌شود. در حوزه اقتصاد، فرهنگ، سیاست، تعلیم و تربیت، پزشکی و... هزاران مسأله دیگر، دستی بر آتش دارند و در همه این مسائل اظهار نظر کرده و نظریه پردازی می‌کنند. اما چون همواره در سطح زیسته و از غوطه و اعماق و باطن حوادث و موضوعات محروماند، جای عالمان داخلی را تنگ کرده و با اظهار نظرهای سطحی و ژورنالیستی رهنران بر آن‌ها صائب می‌شوند و صد البته این نیز کار هر ژورنالیستی نیست، بلکه ژورنالیست غیرمتعهد دست به دامان این ابزارها می‌شود. در صورتی که، همواره ژورنالیست حرفه‌ای متعهد با این ابزارها برای کشف حقایق تلاش می‌کند.

بدین سان، یک ژورنالیست حرفه‌ای می‌تواند نقش‌آفرینی کند و معمولاً یک هنرمند تأثیر و سینما نیز هر نقشی را بخواهد می‌تواند بازی کند و همین قصه در شغل‌های مختلف نیز وجود دارد. هر فردی در هر شغلی اگر از عهده نقش خود به خوبی برآید، همچون ژورنالیست، فردی جامعه‌پذیر می‌باشد. همان‌گونه کودکی که با عروسک‌های خود نقش خانم معلم را بازی می‌کند و عروسک خود را به عنوان شاگرد مدرسه قلمداد می‌کند و به او امر و نهی می‌کند، فردی هنجارپذیر است؛ چون نقش‌آفرینی می‌کند، افراد دیگر نیز اگر از عهده نقش‌های اجتماعی به خوبی برآیند، افراد بهنجار و هنجارپذیر هستند.



تمام فاصله‌ها را سراب پر کرده است

درد دل یک جوان

ف - سحر

امروز صحبت از جوان می‌کنند و به دنبال راه حلی هستند که به رشد و شکوفایی آنان کمک کند و همه آنان شمارشان این است که جوان: آزادی می‌خواهد، جوان: شغل خوب می‌خواهد، جوان: تفریح مناسب می‌خواهد و ... اما همه این‌ها فقط حرف است. خود همان آدم‌ها جوانان را چند دسته می‌کنند. گاهی اوقات فکر می‌کنم که تمام این حرف‌ها و خواسته‌ها فقط برای قشر خاصی از جوانان است. دقیقاً می‌خواهند در ذهن‌ها وارد کنند که جوان مذهبی با جوان غیرمذهبی فرق دارد، پس باید تفریحات و کار و ... آنان هم با هم فرق کند.

اما واقعاً این رسم نیست! در یک کشوری که یک اسم، یک آسمان، یک آفتاب و مهتاب و یک نظام اسلامی دارد و آیا این‌گونه مرزبندی‌ها شایسته است؟!

من می‌خواهم بگویم: از تمام مسؤولیتی که دلشان برای ما جوانان می‌تپد و به دنبال پیشرفت و ترقی ما هستند خیلی سیاس‌گذارم. از کارهایی هم که کرده‌اند تشکر می‌کنم و نسبت به کارهایی که تاکنون می‌توانستند انجام بدهند و کوتاهی کرده‌اند عذرشان را می‌پذیریم. اما دردم چیز دیگری است! من از این فاصله‌ای که بین جوانان مذهبی و

غیرمذهبی افتاده ناراضیم - چرا من نمی‌توانم با یک جوانی که راه‌گم کرده است به راحتی صحبت کنم؟ چرا وقتی که می‌دانم با چند کلمه صحبت خیلی از مسائل حل می‌شود از عهده این کار برنایم؟ چرا هر وقت ما جوانان به هم می‌رسیم مثل کارد و پنیر باید به جان هم بیافتیم؟! و البته برای من بسیار سخت است که بگویم این کارها را هم از بزرگ‌ترها یاد گرفته‌ایم. وقتی که مملکت درگیر جناح‌بازی می‌شود و دو گروه عمده به جان هم می‌افتند، ما جوانان، از آنان الگوبرداری می‌کنیم و میان خودمان چپ و راست می‌سازیم و این‌گونه می‌شود که حرف یکدیگر را نمی‌فهمیم. حالا که بزرگ‌ترها یادشان رفته که سرمشق ما هستند، پس باید خودمان به فکر چاره باشیم. همیشه که قرار نیست بزرگ‌ترها سرمشق باشند، این بار ورق روژگار را برگردانیم تا ما سرمشق بزرگ‌ترها شویم. ما که داریم می‌بینیم همه این جناح‌بازی‌ها فقط یک نتیجه دارد و آن این است که روز به روز کینه‌ورزی بیش‌تر می‌شود و دشمن شادتر و رهبر دلگیرتر. در خیال خودم روزی را تجسم می‌کنم که همه ما جوانان زیر سایه لطف الهی با صفا و صمیمیت زندگی کنیم و در کنار هم نقایص و عیوب همدیگر را برطرف کنیم.

قسم به خون که در این روزگار نایاب است تمام فاصله‌ها را سراب پر کرده است شاید این‌گونه بزرگ‌ترها هم به خود بیایند و دست از مجادله بردارند و بیش‌تر به فکر آبادی مملکت باشند. پس بد نیست که مسؤولین دلسوز، قبول زحمت کنند و حالا که به فکر جوانان هستند شرایط و امکانات را طوری فراهم سازند که همه جوانان ایران اسلامی از آن امکانات بهره‌مند شوند و هیچ کس بر دیگری برتری نداشته باشد و این در صورتی است که همه چیز راه شرعی و قانونی خود را طی کند. و من مطمئنم که این‌گونه هم خدا و هم ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و هم امام راحل (رحمه‌الله) و هم مقام معظم رهبری خوشحال و خرسند می‌شوند. به امید از بین رفتن فاصله‌ها.